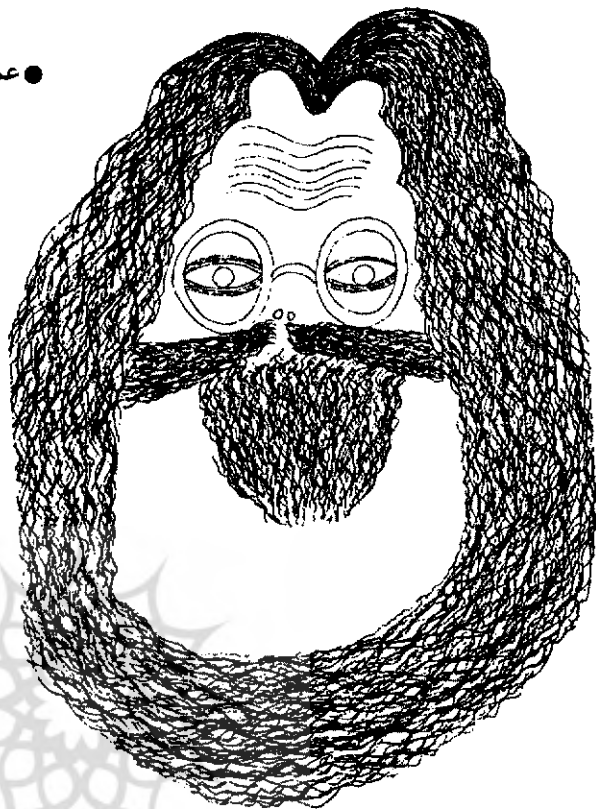


● عمران صلاحی



شاملو و شاپور و کاریکلماتور

«کاریکلماتور» دیگر کاملاً جا افتاده است، هم به عنوان ترکیبی تازه که به لغت نامه هاراه یافته و هم به عنوان یک نوع ادبی تازه که پیروان زیادی پیدا کرده است. اصلاً چه طور شد که این طور شد. نخستین همکاری پرویز شاپور با مطبوعات، حدود سال ۳۳ بود؛ زمانی که در اهواز معاون دارایی بود. شاپور و فروغ کم و بیش چهار سال در اهواز زندگی کردند. شاپور گاهی برای روزنامه های محلی «فریاد خوزستان» و «آوای ملت» مطالبی می نوشت. در سال ۳۴ که به تهران آمد، مطالبی بدون نام برای مجله‌ی «سپید و سیاه» فرستاد. شاپور از همان اول نوشته هایش کوتاه بود.

شاپور بعدها به نظر از سال ۳۷ که دوره‌ی سوم روزنامه‌ی توفیق بود به همکاری با آن نشریه پرداخت. ابتدا مطالبش را با اسامی مستعار «مهدخت» و «کامیار» برای توفیق می فرستاد. مهدخت نام خواهر شاپور و کامیار نام پسر اوست. توفیقون از شاپور دعوت کردند که به هیأت تحریریه‌ی روزنامه بپیوندد و شاپور هم پیوست. شاپور می گوید: «آن روزها روی یک سوژه‌ی واحد مثلاً راجع به «سنجاق قفلی» یا «پرتقال» یا هر چیز دیگر کار می کردم و تا موقعی که شیره اش را نمی کشیدم، دست بردار نبودم. این ها را به نام «برخورد عقاید و آرا» یا «آرا و عقاید» چاپ کردند. خواه ناخواه ما باید یک امضا هم برای هریک از این نوشته ها می گذاشتیم.» مثلاً یکی اش را «هیتلر» می گفت، یکی را کس دیگر. بستگی داشت به این که نوشته بیشتر به چه اسمی نزدیک بود و ارتباط داشت.»

□

من در سال ۴۵ رسماً به هیأت تحریریه‌ی روزنامه‌ی توفیق پیوستم و در جلسات توفیق با پرویز شاپور آشنا شدم. این آشنایی به دوستی انجامید که تا آخر عمر شاپور ادامه داشت. البته حالا هم ادامه دارد! من نمی‌دانستم شاپور با فروغ چه نسبتی دارد. احمد شاملو را هم برای اولین بار در توفیق دیدم. به دیدن شاپور آمده بود. در همان خیابان استانبول. در جلسات توفیق، هیأت تحریریه و هیأت تصویریه با هم می‌نشستند و براساس اخبار روز سوژه فکر می‌کردند. سوژه‌های تصویری را کاریکاتوریست‌ها اجرا می‌کردند. شاپور زیاد به اخبار روز کاری نداشت. خودش همین طوری سوژه فکر می‌کرد و روی کاغذهایی که به اندازه کف دست بود، می‌کشید.

شاپور در جایی گفته بود که به تشویق اردشیر محمصص به طراحی پرداخته است. من با محمصص هم از طریق شاپور آشنا شدم. در توفیق اسم شاپور را گذاشته بودند «کاغذ سیاه کن»! او می‌توانست بسته‌های ۵۰۰ برگی کاغذهای سفید را در عرض یک هفته سیاه کند. به شاپور نصیحت می‌کردند که اول فکر کن و بعداً بکش. اما شاپور اول می‌کشید (البته کاریکاتور را) تا بعداً درباره‌اش فکر کند. سوژه‌های شاپور اکثراً رد می‌شد و من یواشکی آن‌ها را جمع می‌کردم. شاید هنوز هم آن‌ها را داشته باشم. سوژه‌های تصویری‌اش هم اغلب در ستون «سرزمین عجایب» و یا «دارالمجانین» و یا «سبديات» چاپ می‌شد.

مرتضی فرجیان (مسئول ستون سبديات) اسم شاپور را گذاشته بود «جدول دوست» و اسم مرا هم گذاشته بود «دوست جدول دوست»! هر کس تنه‌اش به شاپور می‌خورد، مثل او می‌شد. طنز او مثل آنفلوانزای مرغی مسری بود!

من و شاپور در مجله‌ی خوشه کارهای مشترک داشتیم. شاپور فکر می‌کرد و من می‌کشیدم (البته باز هم کاریکاتور!) گاهی با هم می‌رفتیم به دفتر مجله‌ی خوشه در خیابان صفی‌علیشاه و کارهایمان را به احمد شاملو (سردبیر مجله) می‌دادیم و برمی‌گشتیم. خوشه‌ی شاملو از مجلات تأثیرگذار بود. شاملو هر مجله‌ای که درمی‌آورد، جای خاصی را هم برای طنز و کاریکاتور در نظر می‌گرفت. در خوشه هم همین‌طور. کارهای مجایی هم در خوشه چاپ می‌شد. ناگفته نماند، اولین شعر نو من هم سال ۴۷ در خوشه چاپ شد به نام «مرگ» که در کتاب یادنامه‌ی شب شعر خوشه هم آمده است. این شعر بعدها با نام «عیادت» معروف شد. (به این می‌گویند از آب گل آلود ماهی گرفتند!)

از اصل مطلب دور نیفتیم. شاپور می‌گفت: «من چون نامه نویسی و داستان نویسی و این‌ها برایم مشکل است، جملات کوتاه می‌نویسم. چون اگر بخواهد بلندتر بشود (یعنی مطلب) سر نخ از دستم درمی‌رود. ضمناً به این موضوع پی بردم که نوشتن برایم سخت است، در صورتی که سوژه زیاد دارد. این است که فکر کردم این سوژه‌ها را توی جملات کوتاه بیاورم. حتی بعضی از دوستان می‌خواستند ما را از راه راست منحرف کنند و به ما پیشنهاد می‌کردند که داستان بنویس! داستان بلند بنویسی، خیلی خوب می‌شود! ولی من پایم را از گلیم درازتر نکردم.»

آن دوست، من بودم که پیشنهاد حسین کریمی (مدیر انتشارات نیلوفر) را به او ابلاغ کرده بودم.

□

قبل از کارهای شاپور، در مطبوعات، کلمات قصار، زیاد چاپ می‌شد. اما نوشته‌های شاپور ویژگی‌هایی داشت که خاص خود او بود: آمیزه‌ای از تخیل و طنز و شعر در کمترین کلمات.

احمد شاملو برای اولین روی تخیلات طنزآمیز شاپور در جمله‌های کوتاه، نام «کاریکلماتور» گذاشت که تلفیقی است از کاریکاتور و کلمات. یعنی کاریکاتور با کلمات. شاملو در ترکیب سازی استاد بود. این ترکیبات را در شعرهایش هم می‌بینیم: سمضربه، شیرآهنکوه مرد. مثل شترگاو پلنگ. شاملو خیلی خوب از فرهنگ عامیانه استفاده می‌کرد.

شاملو شاپور را بسیار دوست داشت و کتاب هوای تازه را به او تقدیم کرده است. این تقدیم نامه اصلاً خودش شعر است. شاملو خطاب به شاپور شعر هم گفته است:

برو مرد بیدار اگر نیست کس
که دل با تو دارد، ممان یک نفس

شاپور هم احترام خاصی برای شاملو و آیدا قائل بود و اولین کتاب کاریکلماتور را به آن دو تقدیم کرده است. در گفت و گویی از شاملو پرسیده‌اند: «... آقا، شما کتاب هوای تازه رو به پرویز شاپور تقدیم کردید. واقعاً اون خصوصیتی که بهش نسبت دادین این آدم داره؟»

و شاملو پاسخ داده است: «آره. دقیقاً. بسیار موجود نازنینی است.»

و باز از شاملو سؤال شده است: «این واژه‌ی کاریکلماتور رو شما ساختید؟»

و شاملو پاسخ داده است: «آره، به شوخی یک چیزی سر هم کردیم و جا افتاد. اولین بار کارهایش را آورده بود خوشه. من این کلمه را پیشنهاد کردم و آن‌ها را چاپ کردم. متنها اشکال کارش این است که به یک موضوع پيله می‌کند و آدم را خسته می‌کند. من بارها به او پیشنهاد کردم که این‌ها را بر بزن.»

این پيله کردن از ویژگی‌های کار شاپور بود. شاملو خودش می‌خواست منتخبی از کارهای شاپور در بیاورد. مواد کار را هم فراهم کرده بود. اما بیماری و روزگار غدار و فلک کج مدار نگذاشت. یاد هر دو عزیز گرامی باد.

حالا وقتش رسیده که اولین کاریکلماتورها را از خوشه‌ی ۲۱ خرداد ۱۳۴۶ بخوانیم. این کاریکلماتور نتیجه‌های اخلاقی و غیر اخلاقی هم دارد که به نظر می‌رسد کار احمد شاملو باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

کاریکلماتور!

و یا فی الواقع، چند کاریکاتور علمی،

ادبی، سیاسی و خبری، با کلمات!

از: پرویز شاپور

* ماشین تخم مرغ زنی را توی چشم گذاشتم و سفیدی و سیاهی آن را به هم زدم.
نتیجه: - حالا دارای چشمان زیبایی به رنگ خاکستری هستم.

□

* پنج تا زنبور غسل را با کره خوردم.

نتیجه: - هیچ نیشی بی‌نوش نیست.

□

* امروز مجدداً زکام شده‌ام و پس از هر عطسه‌ی ناچارم خم شده دماغم را از زمین بردارم سر

جایش بگذارم.

نتیجه:

۱. بدون دماغ، عطسه، دیگر عطسه نیست، سرفه است.
۲. به طور قطع دماغ نگارنده از سفال یا از شیشه نیست. چون در آن صورت پس از نخستین عطسه بر اثر اصابت با زمین می شکست و لاجرم، علاوه بر این که عطسه‌ی اول به دوم نمی‌رسید خود اینجانب نیز به شکل اتوبوس‌های بی دماغ درمی‌آمدم و حاشیه‌ی خیابان نادری و استامبول را از ریخت می‌انداختم.

□

* جز این چاره‌ای نمی‌بینم که دست کم برای مدت کوتاهی سیگار را ترک کنم زیرا لبانم که سیاه شده اند اخیراً آرامش صورتم را برهم زده با حدت و شدت فراوان به نفع قوانین ضد تبعیضات نژادی تظاهرات می‌کنند.

نتیجه:

۱. هر گردی گردو هست.
۲. دولت فخمه‌ی آمریکا می‌تواند با جلوگیری از تولید هرگونه محصول دخانیه، در جلوگیری از تولید هرگونه محصول دخانیه، در جلوگیری از مبارزات آزادیخواهانه‌ی سیاهان اقدام قاطع و مؤثری به عمل آورد.

□

* برای آن که هنگام خوابیدن احتیاجی به بالش نداشته باشم کله‌ام را پُر از پَر کرده‌ام. شما هم بکنید. قول می‌دهم راحت‌تر بخوابید!

نتیجه: - از همه چیز گذشته، می‌توانید با خیال راحت با کله‌ی خود پرواز کنید. (البته با کله سقوط کردنتان نیز محتمل است.)

□

* دندان طبیعی من، شب‌ها موقع خواب، مرا توی لیوان بالای سرش می‌گذارد. به کلی نم‌کشیده‌ام. نتیجه: - کسی که جای نمدار بخوابد رطوبت کشیدنش مسلم است.

□

* به «بانک خون» رفتم و پی‌درپی سه پتول خون‌نگری آشامیدم. اگر «بانک چشم» نزدیک بود مزه‌ی مناسبی برایش می‌داشتم، اما افسوس... راستی خبر تأسیس «بانک بناگوش و زبون» حقیقت دارد؟ - خوب است اقلاً این یکی زیاد از بانک خون دور نباشد.

نتیجه: - اگر دکه‌ی جگرکی و سیراب شیردونی نزدیک پیاله فروشی باشد چه بهتر!

□

* مژده به متملقان گرامی!

با دستمال کاغذی حریر، قضیه ارزاتر تمام می‌شود... با یک بار امتحان مشتری دائمی ما خواهید شد. و غیره...

خوشه - ۲۱ خرداد ۱۳۴۶

منابع

- ۱- شاپور، پرویز. پایین آمدن درخت از گربه. تهران: مروارید، ۱۳۸۲.
- ۲- سالمی، نورالدین. پامداد در آینه. سولت: باران، ۲۰۰۲، صص ۷۶ و ۷۷.
- ۳- سالنامه‌ی گل آقا. مصاحبه با پرویز شاپور. تهران: ۱۳۷۳.